

بازگشت به اسلام؛ نقطه مشترک

سردبیر

اشاره

این روزها جنبش‌های مردمی در کشورهای اسلامی شمال آفریقا و خاورمیانه توجه افکار عمومی را به خود جلب نموده و سرعت، گستره و پیچیدگی آن بحدی است که پژوهش‌گران و تحلیل‌گران در درک و تحلیل این رخدادها و تحولات متحیر مانده‌اند. این جنبش‌ها همگی خواستار تغییرات ریشه‌ای در نظام سیاسی حاکم در کشورهای خود می‌باشند. نکته قابل تأمل این است که همه جنبش‌های مذکور در کشورهای اسلامی اتفاق افتاده است و در تمام این کشورها اسلام‌گراها حضور مؤثر و ریشه‌ای دارند. از طرفی نمونه انقلاب اسلامی ایران نیز پیش روی این جریانات و مردم این کشورها قرار دارد که در ارائه الگوی موفق و امیدآفرین، تجربه‌ای گران‌سنگ محسوب می‌شود. حضور گروه‌های مختلف اجتماعی و نیروهای متنوع سیاسی در این جنبش‌ها از یک سو و تلاش بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی برای تأثیرگذاری بر سمت و سوی این تحولات از سوی دیگر، تحلیل این موضوع را با دشواری مواجه کرده است. اسلام مهم‌ترین نقطه مشترک کشورهای شمال آفریقا و کشورهای آسیای جنوب غربی و نیز جذاب‌ترین عنصر تعریف‌کننده فرهنگ و تمدن مردم در این دو منطقه محسوب می‌شود. اسلام از آغاز در این دو منطقه نشو و نما یافته و در طول قرن‌ها ریشه دوانده و ماندگار بوده است. قرن‌ها این مناطق با هویت اسلامی شناخته شده‌اند و مردم با همین هویت در برابر تهاجم‌های نظامی، سیاسی و فرهنگی دشمنان خود ایستاده‌اند.

در حوادث اخیر ابتداء بروز انقلاب در تونس و مصر همه مردم منطقه و دنیا را غافل‌گیر کرد؛ عده‌ای از اصل وقوع چنین حادثه‌ای با این قدرت و دوام آن متعجب شدند؛ ولی برخی تنها از سرعت گسترش آن متحیر ماندند، گرچه منتظر وقوع آن بودند. ناظران دسته دوم، با توجه به مسیری که میان غرب و مسلمانان طی شده بود، وضع سابق را قابل دوام ندانسته و منتظر تغییراتی بودند، اما در عین حال زمان آن را در

این نزدیکی‌ها نمی‌دانستند. بنابراین به طور کلی می‌توان گفت، جنبش‌های اخیر با ویژگی‌های فعلی آن از سوی هیچ گروهی پیش‌بینی نشده بود.

ریشه‌ها و زمینه‌های تحولات

شاید بتوان گفت از یک نگاه آنچه هم‌اکنون در کشورهای یاد شده رخ می‌دهد، تا حدی شبیه حوادث دهه ۵۰ قرن بیستم در این کشورهاست؛ یعنی درست همان زمانی که انگلیس و فرانسه دیگر قدرت سابق را نداشتند و نفوذ مستقیم آنها بر دولت‌های عربی تضعیف شده بود.

در آن زمان رژیم‌های عربی که براساس اتحاد با این دو قدرت، شکل گرفته بودند در تنگنایی تاریخی گرفتار آمدند؛ چرا که از یک سو با قیام ملت‌ها روبرو بودند و از سوی دیگر، از فقدان یا ضعف پشتیبان خارجی رنج می‌بردند.

سیاست دلخوش کردن اعراب به فرانسه و انگلیس شکست خورده بود و فاجعه فلسطین که با برپایی رژیم صهیونیستی و اخراج صدها هزار فلسطینی از خانه‌ها، شهرها، روستاها و زمین‌هایشان شکل گرفته بود، مهم‌ترین نشانه شکست سیاست مذکور به شمار می‌آمد.

در دهه ۵۰ به هم خوردن موازنه قدرت در سطح منطقه و جهان، زمینه وقوع قیام‌های مردمی، کودتاهای نظامی برآمده از حس وطن‌پرستی و البته برخی کودتاهای آمریکایی را فراهم کرد.

مصری‌ها در سال ۱۹۵۲ «ملک فاروق» را از اریکه قدرت به زیر کشیدند و لبنانی‌ها نیز در همین سال، «بشاره خوری» و در سال ۱۹۵۸ «کمیل شمعون» را سرنگون کردند. سوریه نیز در سال‌های ۱۹۴۹ تا ۱۹۵۴ شاهد چندین کودتای نظامی بود که در نهایت به سقوط حکومت در سال ۱۹۵۴ و شکل‌گیری حکومتی ملی‌گرا و آنگاه تحقق وحدت مصر و سوریه در سال ۱۹۵۸ شد. اردن و عراق از پیمان بغداد کنار کشیدند و بساط اشغال‌گری انگلیس از سودان نیز برچیده شد. در این مرحله، طومار استعمار فرانسه در

کشورهای تونس، مغرب و الجزایر در هم پیچیده و نفوذ انگلیس در کشورهای حوزه خلیج فارس، از میان رفت.

قیام پیروز مردم تونس و مصر در سال ۲۰۱۱، ناآرامی گسترده توده‌های مردم در کشورهای عربی و نشانه‌های سقوط سایر رژیم‌های عربی، بار دیگر زلزله دهه ۵۰ را در ذهن تداعی می‌کند. یکبار دیگر، توده‌های عرب، غبار از خود می‌زدایند و زلزله‌ای دیگر می‌آفرینند. حوادث دهه ۵۰ با رخداد‌های کنونی یعنی رخداد‌های دهه دوم قرن بیست و یکم از برخی جهات تفاوت دارد:

به هم خوردن موازنه قدرت در دهه ۵۰ که به علت از میان رفتن نفوذ فرانسه و انگلیس رخ داد، بلافاصله با انتقال قدرت به یک کشور بزرگ امپریالیستی به نام آمریکا همراه شد و با آغاز دهه ۶۰، جهان دو قطبی یعنی بلوک شرق و بلوک غرب، شکل گرفت. این مسئله باعث شد که در دهه ۶۰، ضربات مهلکی بر پیکر دستاوردهای انقلاب‌های مردمی، کودتاهای نظامی میهن‌پرستانه و جنبش‌های آزادی‌خواهانه عربی وارد آید؛ به گونه‌ای که در سال ۱۹۶۱ اتحاد مصر و سوریه، از هم پاشید و جنگ تجاوزکارانه ژوئن ۱۹۶۷ در گرفت.

انقلاب‌های اخیر در کشورهای یاد شده، با پایان جنگ سرد یعنی فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی آغاز شده و برپایی یک نظام جهانی تک قطبی به رهبری آمریکا نیز در شرایط کنونی غیر ممکن است؛ چرا که نفوذ جهانی آمریکا به شدت در حال کاهش است و سرمایه‌داری جهانی با بحرانی بزرگ دست و پنجه نرم می‌کند که آن را تا حد فروپاشی پیش برده است. اکنون جهان شاهد نوعی معادله نوین بین‌المللی است که با معادلات گذشته کاملاً تفاوت دارد، چرا که اصلی‌ترین قدرت امپریالیستی جهان در معرض فروپاشی قرار دارد و این بار قدرت امپریالیستی جدیدی که بتواند همانند آمریکا جای فرانسه و انگلیس را بگیرد، وجود خارجی ندارد. البته این بدان معنا نیست که آمریکا از صحنه خارج شده و یا در صدد بازسازی قدرت خود بر نخواهد آمد، به عکس درگیری‌ها با شدت هر چه تمام‌تر ادامه خواهد یافت، ولی به طور کلی شرایط و



موازنه قدرت به نفع ایالات متحده نبوده و تاریخ تکرار نخواهد شد.

تحولات در شمال آفریقا که تأثیرات دومینویی و سونامی‌وار بر کشورهای منطقه مغرب و موریتانی تا کشورهای عربی خلیج فارس داشت، از طرفی متأثر از مجموعه عواملی تحت عنوان انباشت بحران در سه سطح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی است و از طرف دیگر تأثیراتی بر سه سطح مذکور دارد؛ در سطح داخلی باید از بحران هویت (وجود ساختار سکولار در بافت اسلامی)، بحران توزیع منابع (الیگارشی حاکم و استفاده از رانت توسط آنها)، بحران حکومت داری (وجود ساختار توتالیتر و اقتدارگرا - حاکمان نظامی و قبیله‌ای، عدم برگزاری انتخابات یا انتخابات فرمایشی)، توقعات فزاینده و در نهایت بحران مشروعیت و نیز مهم‌تر از همه استقلال‌خواهی نام برد. دولت‌های عربی محصول جنگ جهانی اول و دوم هستند که استقلالی‌ظاهری را به اعراب داد، اما استقلال واقعی در این کشورها هیچ‌گاه شکل نگرفته است. با توجه به این مسئله می‌توان این رخدادها را نوعی استقلال‌خواهی دانست.

در سطح منطقه‌ای نیز باید به وجود بیداری اسلامی اشاره کرد که پرچم‌داری و پیش‌تازی آن با انقلاب عظیم اسلامی ایران بود و تفسیر و رویکردی متفاوت در برخورد با مسائل منطقه، جهان و به ویژه اوضاع امت اسلامی ارائه داد. همچنین در سطح بین‌المللی موازنه قدرت در جهان کنونی به شدت مختل شده و این اختلال، پدید آمدن قدرت‌های جدید جهانی و منطقه‌ای، باز شدن پنجره بزرگ پیروزی به روی جنبش‌های مقاومت و انقلاب‌های مردمی و نیز ظهور کشورهای سازش‌ناپذیر را به ارمغان آورده است. شکل‌گیری و پیروزی قیام‌های مردمی تونس و مصر تا حد بسیار زیادی مرهون این شرایط بوده و خیزش دوباره ملت‌های عربی نیز با توجه به شرایط مذکور، قابل تفسیر و تحلیل است.

ویژگی‌های جنبش‌های اخیر

همان‌طور که اشاره شد خیزش مردمی در کشورهای عربی غیرقابل پیش‌بینی بوده است به گونه‌ای که حتی دیپلمات‌ها و سیاست‌مداران نیز غافل‌گیر شده‌اند و به همین دلیل رژیم‌های حاکم، جریان‌های سیاسی و قدرت‌های داخلی طرح و برنامه‌ای برای

برخورد با این تحولات را ندارند. هم‌چنین در عرصه اندیشه نیز اندیشمندان هرگز چنین حرکتی را از طرف اعراب تصور نمی‌کردند و در بهترین حالت‌ها اعراب می‌توانستند خواستار مشارکت در قدرت و آشتی حکومت‌های مستبد با ملت‌های خود باشند. از دیگر ویژگی‌های این جنبش‌ها این است که فاقد عنصر محوری رهبری هستند. این جنبش‌ها بر دوش طبقه متوسط سوارند و خواسته‌های آنها را پیگیری می‌کنند. این جنبش‌ها به دنبال منفعت نبوده و اغلب به دنبال هویت مذهبی، کرامت انسانی و ملی هستند. رسانه‌ها در این نوع جنبش‌ها نقش مهمی بازی می‌کنند. هم‌چنین تمامی جنبش‌ها و اعتراضات شکل گرفته در کشورهای مورد اشاره یک بعدی است؛ بدین معنا که اگرچه حضور مردم را دارد، اما فاقد ایدئولوژی یا حزب حاکم یا گروه آلترناتیو است که بعد از تغییر در قدرت، اوضاع را به ثبات برساند و بر کشور حاکم شود. در این باره باید گفت که انقلاب در تونس از این جهت آسیب‌پذیرتر است و ممکن است تلاش و مجاهدت مردم مصادره گردد. در مصر نیز علی‌رغم حضور سابقه‌دار اخوان المسلمین، تحولات اخیر با پیش‌تازی و سازماندهی جوانان گروه ۶ آوریل آغاز و مدیریت شد و سپس گروه‌های دیگر از جمله اخوان المسلمین به آن پیوستند.

نقش انقلاب اسلامی در حرکت‌های اخیر

پس از بعثت پیامبر اکرم (ص) و هجرت به مدینه، مسلمانان دارای حکومت شدند و این وضعیت تا اوایل قرن چهاردهم هجری و بیستم میلادی ادامه داشت. فارغ از ارزش‌گذاری در مورد این حکومت‌ها، آنچه اهمیت دارد این است که صلیبیان سلطه‌ای بر آنها نداشتند. با پایان جنگ جهانی اول و پیروزی قدرت‌های غربی (فرانسه و انگلیس) آخرین حکومت مسلمانان (عثمانی) متلاشی شد و غربی‌ها بر همه سرزمین‌های اسلامی چیره شدند؛ این مناطق یا مستقیم توسط صلیبی‌ها و یا به وسیله عناصر دست‌نشانده آنان اداره می‌شد.

با پایان جنگ جهانی دوم، برای نخستین بار قدرت‌های پیروز غربی منظم‌ترین و گسترده‌ترین ساختار را برای اداره جهان تدارک دیدند. اداره دو پایه‌ای جهان، بنیان اصلی

این ساختار بود؛ آمریکا و شوروی دنیا را بین خود تقسیم کردند. برای این بنیان یک رویه نیز ایجاد کردند و آن شورای امنیت و سازمان ملل بود تا زُمختی این بنا را زیبا کنند. توانایی‌های انحصاری از جمله بمب اتمی و نقش بازدارندگی آن عامل مهمی بود تا قدرت‌های دارنده آن در محدوده شورا به رتق و فتق امور جهان پردازند و از رویارویی مستقیم با یکدیگر بپرهیزند.

رژیم اسرائیل را به عنوان قدرتی کشنده بالای سر مسلمانان به وجود آوردند و پیشرفته‌ترین سلاح‌ها، بمب اتمی و علوم و تکنولوژی برتر را به آن دادند تا هم مراقب مسلمانان و هم عاملی برای تحقیر هرچه بیشتر آنان باشد. تمامی حوادث، اعم از جنگ و صلح در چهارچوب سیاست دوپایه‌ای در جهان رخ نمود. در جنگ کره، آمریکا طرف کره جنوبی بود و شوروی طرف کره شمالی؛ در جنگ ویتنام، جنگ اعراب و اسرائیل و... همین وضع دنبال شد.

پس از ۳۵ سال از ایجاد این ساختار در سال ۱۹۷۹ میلادی (۱۳۵۷ شمسی) نخستین حادثه بیرون از این چارچوب پدید آمد و نخستین شکاف در این ساختار ایجاد شد. انقلاب اسلامی در ایران رخدادی بود که نه آمریکا و نه شوروی، نقش و نفوذی در آن نداشتند و این آغاز حرکت مسلمانان برای احیای عزت و استقلال خود بود. مسلمانان اعم از شیعه و سنی با این رویداد، امیدی در قلب‌هایشان پیدا شد؛ اما غرب و شرق برای جلوگیری از ایجاد امید در مسلمانان به این نهال نوپا بی‌رحمانه‌ترین حملات را روا داشتند و به هر شکل ممکن، تلاش شد تا انقلاب و نظام برآمده از آن نابود شود. از کودتا، ترور، شورش‌های قومی و منطقه‌ای تا جنگ تحمیلی، تحریم اقتصادی و تهاجم عظیم تبلیغاتی، راه‌هایی بود که نظام دو پایه‌ای جهان علیه این انقلاب پیمود، ولی به فضل الهی تمامی آنها ناکام ماند. انقلاب اسلامی، مرحله جدیدی از احیای معنویت در برابر مدنیت مادی بود؛ مدنیتی که یکسان‌سازی فرهنگی و یکدست کردن جامعه بشری به نفع سرمایه‌داران را در دستور کار خود داشت، حال آنکه تمدن اسلامی به عنوان مهم‌ترین تمدن رقیب، قامت برافراشت تا جریان عبودیت الهی را در مناسبات اجتماعی

تبلور بخشند و ساختارها و محصولات اجتماعی را بنا بر مفاهیم و حیانی سامان دهد تا رفته رفته نظامات اجتماعی از انسان‌مداری، انانیت و اومانیسیم خود ساخته دور گردد.

انقلاب اسلامی، نقطه‌ی جدیدی از درگیری جریان عبودیت با جریان استکبار و شیطنت در مقیاس جامعه جهانی ایجاد کرد. با تحلیل باطن انقلاب اسلامی ایران می‌توان آن را جریانی پویا و بیانگر بلوغ معنویت و ایمان در سطح جهانی دانست. انقلاب اسلامی مردم ایران باعث شد که مقیاس پرستش فردی با تمامی گستره، موضوعات و مسائل آن به مقیاس پرستش اجتماعی با اقتضاءها و لوازم خاص آن تبدیل شود.

ظرفیت انقلاب اسلامی، ظرفیت احیای معنویت و فرهنگ توحیدی در سطح تمدنی است و نه صرفاً یک ظرفیت فردی و یا ملی قابل انحلال در درون تمدن موجود.

انقلاب اسلامی بنا دارد همه این ظرفیت‌ها را، اعم از فردی و ملی در درون ساختار بزرگتری به نام تمدن اسلامی جای دهد تا از عهده تقابل با مدنیت مادی برآید. تنها از این راه است که می‌توان فرهنگ توحید را در تمدن‌سازی از نو احیا کرد و وارد مرحله جدیدی از جامعه‌پردازی شد.

چنین انقلابی با ویژگی‌های خاص خود گمشده‌ی توده تحقیر شده امت اسلامی و آمال اندیشمندان مسلمان بود که روز به روز تنومندتر شده و با قدرت تمام و در تمامی عرصه‌ها پنجه در پنجه مدعیان دروغین نهاده است و قله‌ها را یکی پس از دیگری فتح می‌کند. این تجربه گران‌سنگ همان الگوی عینی و عملی برای جنبش‌ها و قیام‌های استقلال‌خواهی و عدالت‌طلبی بود.

چالش‌های پیش روی جنبش‌ها

آنچه مسلمانان دیگر کشورها را نگران می‌کند، نبود رهبری مشخص در رأس این قیام‌هاست. آنان با تصویری که از انقلاب اسلامی ایران دارند، احساس می‌کنند بدون رهبری برجسته و شاخص، خطر عدم پیروزی و یا به انحراف کشیده شدن قیام‌ها، جدی است که این موضوع نقطه امید غرب نیز محسوب می‌گردد.

گرچه تجربه انقلاب اسلامی باعث شد تا غرب نخستین اقدام علیه انقلاب و نهضت‌ها در دیگر کشورها را حذف رهبری آنها قرار دهد. در ایران با این که بیشتر کادرهای انقلاب ترور شدند، ولی چون رهبر باقی ماند، آنان نتوانستند انقلاب را با شکست روبه‌رو کنند. از این روی، **عارف حسینی**، رهبر شیعیان در پاکستان، **سید محمد باقر حکیم** در عراق، **سید عباس موسوی** در لبنان و... نخستین قربانیان مزدوران غربی بودند.

اما باید توجه داشت، میزان رشد فرهنگی، سیاسی و اجتماعی مسلمانان به طرازی رسیده است که بتوانند با انگیزه، روش و هدف مشترک حرکت کنند. امروز رهبران محله‌ای و شهری کارسازتر هستند؛ مساجد، حوزه‌های علمیه و دانشگاه‌ها محل حضور رهبرانی است که شهره نیستند، اما راه را تشخیص می‌دهند و روش دشمن را می‌شناسند و با تاسی به اندیشه‌های محوری و تجربه‌های الهام‌بخش و تمرکز بر اصول، مسیر اصلی را پی می‌گیرند.

نگرانی دیگر امت اسلامی، حاکم شدن رهبران بدلی است؛ این نگرانی، البته نگرانی بجایی است و یکی از راه‌هایی که غرب در پیش رو دارد، فریب مسلمانان است تا رهبرانی که به ظاهر ضدغربی‌اند و خود را همراه با مسلمانان نشان می‌دهند، جانشین دیکتاتورهای وابسته و شناخته شده نمایند. هرچند مسلمانان به راحتی به این برنامه تن نخواهند داد. حتی اگر غرب در این امر موفق نیز بشود مدت زمان طولانی این افراد نمی‌توانند به کار خود ادامه دهند، زیرا قدرت تشخیص مسلمانان بسیار بالا رفته و دست آنها را خوانده‌اند و از طرفی این‌گونه کارت‌های غربی نزد آنان سوخته است.

مطلب دیگر این که پس از حکومت‌های وابسته، ارتش در این کشورها مهم‌ترین نقطه اتکای غرب محسوب می‌شود. سازمان آموزش‌دیده و منظمی که سلاح هم در اختیار دارد. در برنامه غرب برای حفظ حکومت‌های دست‌نشانده، ایجاد ارتشی تعلیم‌دیده و لائیک که با ارزش‌های غربی شکل گرفته و دارای مراودات نزدیکی با ارتش آمریکاست، جایگاه مهمی دارد. این ارتش‌ها به گونه‌ای آموزش می‌بینند که علاقه‌ای به هیچ‌یک از

جریان‌های سیاسی داخلی نداشته باشند، اما حفظ کشور را مشروط به حضور در برنامه سیاسی غرب بدانند. بنابراین، هرچند به ظاهر غیرسیاسی‌اند لکن در چارچوب سیاست غرب رفتار کاملاً سیاسی دارند.

البته خود این ارتش‌ها نیز از موج بیداری اسلامی دور نمانده و گرایش روزافزون افسران، درجه‌داران و سربازان به باورهای مذهبی و دینی تهدیدی است که متوجه این تکیه‌گاه غرب است. از سوی دیگر، حضور تانک‌ها و پرواز جنگنده‌های هوایی در آسمان شهرها، دیگر نمی‌تواند رعب ایجاد کند، زیرا مسلمانان دیدند که حزب‌الله در لبنان و حماس در غزه زیر آتش این سلاح‌ها ایستادگی کردند و پیروز شدند. بنابراین، دیگر جایی ندارد که از حرکت و نمایش قدرت این سلاح‌ها ترسی به خود راه دهند. ارتش مصر نتوانست با حضور خود در خیابان‌ها و آسمان شهرها برای ۲۴ ساعت هم مردم را متوقف کند.

نگرانی دیگر، اوضاع آینده این کشورهاست؛ آیا این کشورها دچار هرج و مرج می‌شوند؟ آیا حکومت جدیدی با وابستگی و دیکتاتوری پیچیده‌تری بر سر کار می‌آید؟ آیا مردم خسته می‌شوند و به خانه‌های خود بر می‌گردند؟

همه این احتمالات ممکن است رخ دهد، اما مدت آن کوتاه خواهد بود؛ زیرا انگیزه مردم اقتصادی، سیاسی و مادی نیست که با وقوع هرج و مرج یا حکومت وابسته جدید یا خستگی، مبارزه را پایان دهند. این نبرد بر سر هویت انسانی و اسلامی است و تا هنگامی که غرب سلطه خود را از سر مسلمانان بر ندارد و اسرائیل از خاورمیانه برچیده نشود، غرب و جهان اسلام برای درازمدت روی آرامش نخواهند دید. در اینجا باید به نکته‌ای اشاره شود و آن این‌که غربی‌ها با توجه به تجارب گذشته خود در جنگ پیشین با مسلمانان - که پانصد سال طول کشید تا پیروز شدند - پیش‌بینی می‌کنند که جنگ جدید طولانی‌تر خواهد شد، در حالی که امیدی به پیروزی هم در آن وجود ندارد!

سناریوهای محتمل برای آینده

۱- برخی بر این عقیده‌اند که در جنبش‌های اخیر مردم با تنوع و تکثر خاصی مانند زن

و مرد، پیر و جوان، کارمند و کارگر و سایر اقشار اجتماعی در صحنه حضور یافته‌اند. پیروان ادیان اسلام، مسیحی، یهودی و سایر کیش‌ها و آئین‌ها دست در دست یکدیگر دارند و هیچ گروه پیش‌تازی نیز وجود ندارد. این جنبش بیشتر مدنی است در نتیجه تحولات و شکل‌گیری سامان سیاسی نیز مبتنی بر پلورالیسم و ایده‌های گوناگون خواهد بود.

۲- عده‌ای این تحولات را ناشی از سیاست جدید آمریکا، مبتنی بر حوادث ناشی از ۱۱ سپتامبر و خاورمیانه بزرگ می‌دانند و معتقدند که عدم سرایت سیستم دموکراسی به این منطقه پس از جنگ سرد، تبعات و هزینه‌های زیادی (از جمله ظهور جنبش‌های افراطی مانند القاعده) را به همراه داشت که ایالات متحده و نظام بین‌الملل، هزینه آن را در ۱۱ سپتامبر پرداخت. حال آمریکا پس از فارغ شدن نسبی از افغانستان و عراق به دنبال تحولاتی در این منطقه است که بتواند به رژیم‌های اقتدارگرا که تداوم حکومت‌شان می‌تواند به افراط‌گرایی و هزینه‌های بیشتر ختم شود پایان دهد. در این مورد، می‌توان به سخنان خانم رایس (وزیر امور خارجه سابق آمریکا) در مورد دموکراسی‌سازی در خاورمیانه و مقاله خانم کلیتون در مورد ضرورت تغییرات در سیاست خارجی آمریکا که اخیراً در مجله فارین افیرز چاپ شده است، اشاره کرد. در این فرضیه، سناریوی احتمالی سوار شدن آمریکا بر موج تحولات و شکل دادن به نظم سیاسی دلخواه غرب می‌باشد. در این سناریو غرب از نیروهای معتدل اسلامی برای کادر رهبری استفاده خواهد کرد.

با توجه به شواهد موجود و سیر تحولات و موضع‌گیری‌ها در جنبش‌های منطقه، اصل این فرضیه بسیار دور از واقع و ناشی از خودباختگی در قبال هیمنه آمریکا است؛ دلیل ساده باطل بودن این فرضیه تنها با توجه به وضع آمریکا در قبال مصر روشن می‌شود و آن بیست نوع موضع‌گیری متفاوت در شانزده روز حوادث مصر است!

۳- با توجه به حاکم شدن ارتش در بعضی از این کشورها، این احتمال وجود دارد که در طی پنج تا شش سال آینده تنها شاهد دموکراسی از نوع در حال گذار بود و نه دموکراسی نهادینه شده و این کشورها، الگویی شبیه ترکیه را دنبال خواهند کرد؛ یعنی کشوری دموکراتیک در عین اقتدار ارتش.

گرچه سناریوهای طرح شده ممکن است هر یک مبتنی بر شواهد و دلیل‌هایی باشند، لکن آنچه نگاه عمیق و تحلیل فراگیر این جنبش‌ها و پیشینه آنها بدست می‌آید، بازگشت به هویت دینی و بیداری اسلامی است که اکنون در نمازهای جمعه و جماعات متبلور شده است، و چیزی کمتر از آن نمی‌تواند پرداخت این همه هزینه را بر مردم سهل و آسان نماید و نقطه مشترک تمامی این حرکت‌ها و تحولات «اسلام» عزیز است و همان است که آینده را نیز خواهد ساخت و با دستیابی به آن سایر خواسته‌های انسانی نیز حاصل می‌گردد. انشاء الله